

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه

سال ششم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۸ هـ ق / ۲۰۱۷ م، صص ۴۵-۶۳

واکاوی سیمای نیشابور در شعر عبد الوهّاب البیاتی و محمّدرضا شفیعی کدکنی^۱

احمدرضا حیدریان شهری^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

معصومه نصیری^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

چکیده

پدیده شهر، در بیان رنج‌های جامعه و همچنین در نمود آرزوی آفرینش ناکجاآباد، نگاه شاعران زیادی را به یکدیگر پیوند داده است. نیشابور، شهری است که در آثار عبد الوهّاب البیاتی و محمّدرضا شفیعی کدکنی، جایگاه ویژه‌ای دارد. بیاتی به ویژه در مجموعه شعری «الذی یأتی ولا یأتی» و شفیعی در دفتر شعر «در کوچه‌باغ‌های نیشابور» سیمایی متفاوت از نیشابور را ترسیم نموده‌اند. این پژوهش، با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با نظر به اصول مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه می‌کوشد تا چگونگی نمود سیمای نیشابور را در شعر البیاتی و شفیعی کدکنی بررسی نماید و همسانی‌ها و ناهمخوانی‌های تصویر نیشابور را در رویکرد دو شاعر، مورد بازخوانی و تحلیل قرار دهد. نگارندگان در این نوشتار، برآنند تا با بررسی شهرسروده‌های بیاتی و شفیعی کدکنی، وجوه اشتراک و افتراق بازتاب یافته در سروده‌های آنان را در ترسیم شهر و به‌ویژه شهر نیشابور به‌بوتّه بحث و بررسی بگذارند. برآیند پایانی این خوانش تطبیقی، از یک سو حکایت از ترسیم همانند جلوه‌هایی مانند ترس، تاریکی، درنده‌خویی، تسلیم، بیم و امید از شهر نزد دو شاعر دارد و از سوی دیگر، نشان از کاربرست یک طیف واژگانی مشابه توسط دو سراینده دارد که به‌ویژه در راستای ترسیم احساس حسرت، دریغ و اندوه آنان نسبت به شهر ستم‌دیده و به‌فقرافتّه نیشابور نمود یافته است؛ هرچند گونه‌ای امیدواری به رستاخیز نیشابور و ساخت ناکجاآباد نیز در اشعار دو شاعر، قابل ردیابی است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، عبد الوهّاب البیاتی، محمّدرضا شفیعی کدکنی، نیشابور، ناکجاآباد.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۸

۲. رایانامه نویسنده مسئول: heidaryan@ferdowsi.um.ac.ir

۳. رایانامه: nasiri_1998@yahoo.com

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

ادبیات تطبیقی در برخورد ادبیات ملت‌ها با یکدیگر شکل گرفت تا پیوندهای ادبیات و نقش آن‌ها را در تأثیر و تأثر بیابد؛ این تأثیر و تأثر می‌تواند در حوزه واژگان، موضوع، تصاویر، قالب و حتی احساسات منتقل شده از یک ادیب، به ادیب دیگری باشد (ر.ک: محسنی‌نیا، ۱۳۹۳: ۴۶). شهرسرودها را می‌توان نمونه‌ای از پیوند ادبیات دانست؛ همان‌گونه که این پیوند، در شهرسرودهای بیاتی^(۱) و شفیع‌ی کدکنی^(۲) نمود دارد. بیاتی از شهر می‌سراید و آن را انعکاس دیدگاه ایدئولوژیک خود می‌داند، خواه شهر عربی باشد یا غیرعربی. برایش تفاوتی ندارد (ر.ک: عباس، ۱۹۹۲: ۱۰۱). نیشابور از شهرهایی است که بیاتی، رنج‌ها و آرزوها را با آن می‌سراید. شفیع‌ی در تصویرگری نیشابور، تحت تأثیر بیاتی است؛ چراکه وی پیش از انتشار آثارش، شعر بیاتی را مطالعه و ترجمه نموده است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

این جستار، افزون بر اینکه سیمای نیشابور را در بیان درد و رنج به نمایش می‌گذارد و امید بیاتی و شفیع‌ی را به فردایی بهتر ترسیم می‌کند، در پی اثبات بیان و خیال قوی دو شاعر در شهرسرودهاست و همچنین با بیان تأثیر و تأثر بیاتی و شفیع‌ی، ایران و عراق را در اندیشه‌ها و درون‌مایه‌های ادبی و نیز در نزدیکی فرهنگی همانند می‌داند.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

سیمای نیشابور در نگاه بیاتی و شفیع‌ی کدکنی با چه جلوه‌های همسان یا ناهمسانی نمود یافته است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

پیرامون بیاتی و سرودهای او در زبان عربی، تألیفات گوناگونی انجام شده است که از آن میان می‌توان به عبد الوهّاب البیاتی و الشعر العراقي الحديث، اثر احسان عباس؛ *مأساة الإنسان المعاصر في شعر عبد الوهّاب البیاتی* از ناظم حکمت؛ *عبد الوهّاب البیاتی في إسبانيا* نوشته ابو احمد حامد؛ *عبد الوهّاب البیاتی في دراسة أسلوبية* اثر خلیل رزق و *ثلاث مدن إسبانية في شعر عبد الوهّاب البیاتی* از پدرو مارتین مونتاوز^۱ اشاره نمود.

پیرامون شعر و شخصیت شفیع‌ی کدکنی نیز پژوهش‌های بسیاری انجام شده است که از آن جمله است کتاب *در جستجوی نیشابور* اثر بشردوست؛ *در روشنی باران‌ها* کاری از کامیار عابدی؛ *سفرنامه باران* به

1. Pedro Martines Montavez

کوشش حبیب الله عبّاسی؛ از چهره‌های شعر معاصر اثر عزت الله فولادوند؛ از زبان صبح نوشته مهدی برهانی، صدها سال تنهایی و شفّعی کدکنی و هزاران سال انسان از کریم فیضی.

همچنین مقاله «بررسی شعر محمّدرضا شفیعی کدکنی و عبد الوهّاب البیاتی از منظر ادبیّات تطبیقی» از ناهده فوزی و «التوظیف الرّمزی والقناعی للحلّاج فی شعر البیاتی وشفیعی کدکنی» اثر محمّد رحیمی خویگانی نیز از پژوهش‌های تطبیقی پیرامون این دو شاعر است. با این همه، تا کنون در آثار این دو شاعر، نگارشی جامع مرتبط با نیشابور صورت نگرفته است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

این پژوهش، با به کارگیری روش توصیفی - تحلیلی و بر بنیاد مکتب ادبیّات تطبیقی فرانسه، تلاش دارد تا با واکاوی سیمای نیشابور در شعر بیاتی و شفّعی به بررسی نگاه این دو شاعر نسبت به نیشابور بپردازد و بر اساس اندیشه و محیط زندگی همسان آنان، بین دو نگاه پیوند برقرار نماید؛ از برجسته ترین دیدگاه‌های بیاتی و شفّعی درباره نیشابور، جلوه ستمدیدگی و ناکجاآباد شهر است. نیشابور ستمدیده با مضامین ترس و تاریکی، درتده خویی، شکست و بیم و امید بررسی می‌شود و سپس امیدواری دو شاعر را در رستاخیز نیشابور با هدف بنای ناکجاآباد بیان می‌کند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. بازخوانی نموده‌های شهر در شعر بیاتی و شفّعی کدکنی

سرایش از شهر با احساسات شاعر، رابطه مستقیم دارد. تصویر شهر در قالب ترس، تاریکی، درتدگی، رستاخیز، بیم و امید و ناکجاآباد، بیانی از نوسان احساسات شاعر است؛ شهر سروده، گاه آفرینش شهری خیالی است و گاه برجسته کردن روستا به اعتبار شهر. شهر، ظرف تمدّتی است که شاعر برای تصویر گسیختگی روانی و تباهی روحی خود از آن بهره می‌گیرد؛ یا حقیقتی گویاست که کشمکش وجودی میان او و شهر در آن منعکس می‌شود (ر.ک: عبّاس، ۱۹۹۲: ۹۳)؛ همان گونه که بیاتی در شعرش از نماد شهر کمک می‌گیرد و با آن کشمکش‌های درونی خود و شرایط زمانه را به تصویر می‌کشد.

شفّعی نیز که اشعارش غالباً رنگ اجتماعی دارد، اوضاع جامعه ایران را در دهه‌های چهل و پنجاه به صورت رمز در شعر خود آورده است. حتی گاه یک درون‌مایه را در اشعار متعدّد به صورت‌های گوناگون بیان می‌کند. ذکر نیشابور و حلّاج، یادآور آن حالت نمادین است (ر.ک: عبّاسی، ۱۳۸۷: ۴۶) چنانکه مجموعه شعری زیبای «در کوچه‌باغ‌های نیشابور» از شفّعی، نوعی شعر اجتماعی و انسانی به شمار می‌رود.

بیشتر جلوه‌سازی‌های بیاتی برگرفته از محیط زندگی وی، شرایط ویژه اجتماعی و سفرهای بسیاری است که او را به سرایش رمزآلود از شهر تشویق می‌کند و شفיעی نیز که متأثر از اوست در شعرهای خود، جلوه‌هایی مانند وحشت و تاریکی، درتده‌خویی، تسلیم و خواری و بیم و امید را بازآفرینی نموده است.

۱-۱-۲. نمود وحشت و تاریکی در شهرسروده‌های بیاتی و شفיעی کدکنی

بیاتی در دوره شعری (۱۹۶۵-۱۹۷۹) به شهرهای گوناگونی مثل پاریس، قرطبه، بغداد، ممفیس، شیراز، بابل، نینوی و روم اشاره کرده (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۵۲) و در شعرش، اوصاف گوناگونی از شهر را پیش روی مخاطب پدیدار می‌سازد. به عنوان نمونه، بیاتی در قصیده «اللیل والمدینة والسَّل» وحشت و تاریکی را به تصویر می‌کشد:

في ليالي الموت والخلق، وفي الأعماق/ أعماق المدینة/ .../ في ذراع اللیل/ لیل السَّل، كالأمّ الحزينة/ لم تزل تبصق آلاف المساكين... المدینة (۱۹۹۵، ج ۱: ۲۸۹).

(ترجمه: در شب‌های مرگ و آفرینش و در اعماق/ اعماق شهر/.../ در بازوان شب/ شب مسلول، مثل مادری اندوهگین/ شهر... پیوسته هزاران بیچاره را تف می‌کند.)

شهر بیاتی، همچون شبی تیره و بیمار و مادری اندوهگین است که در سکوت می‌زاید، همان شهری که فرزندان بیچاره خود را از خویش می‌راند.

شفיעی نیز در سروده «نور زیتونی» - که در حقیقت، سوگنامه شهاب‌الدین سهروردی به شمار می‌رود - از گستره تاریکی این چنین می‌سراید:

از حلب تا کاشغر/ میدان ظلمت بود/ آن روزی/ که تو خون واژه را با نور آغشتی/ لیکن ای عاشق! بی گمان/ گنجای آوازی چنان را/ در جهان/ بیهوده می‌جستی (۱۳۸۵/ ب: ۵۰۴).

در نگاه وی، تاریکی آنقدر گسترده است که یک انسان بزرگ هم نمی‌تواند پلیدی‌هایش را بشوید. شفיעی در سروده دیگری با نام «شب در کدام سوی سیه‌تر» بیدادگران را خطاب قرار داده است:

ای راویان وحشت و ظلمت! آیا/ آفاق آسمان شما یان/ امروز، تنگ‌تر/ یا آسمان من؟/ در بسته/ پای خسته/ سحرگاه بی‌کلید/ در توس/ در نشابور/ در ری/ شب تیره‌تر نماید/ یا در فضای قُربطبه/ در خواب مادرید؟ (همان: ۱۷۷)

وی تیرگی آسمان شهرها را در شعرش باهم مقایسه می‌کند و می‌پرسد: کدام یک تیره‌تر است؟!

۱-۲-۲. نمود درتده‌خویی در شهر-سروده‌های بیاتی و شفיעی کدکنی

بیاتی با تصویرسازی درتده‌خویی شهر در شعر خویش، حس دشمنی را نسبت به شهر و نظام غیرانسانی آن

برمی‌انگیزد (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۷۵). وی در شعر «سوق القرية»: «بازار روستا» از شهر با این صفت می‌سراید:

والعائدون من المدينة: یا لها وحشاً ضریبر / صرعاه موتانا وأجساد النساء / والحاملون الطیبون (۱۹۹۵، ج ۱: ۱۳۴).

(ترجمه: و بازگشت کنندگان از شهر: چه وحشی کوری / که قربانیان آن، مردگان ما و اجساد زنان / خیال‌باغان پاکند.)

همچنین این شعر، ردّپایی است از احساس غربت، اضطراب و تباهی شاعر عرب که گرفتار تنگناهای شهر گردیده و این‌گونه تصویری از شهر در نگاه وی، نهایت درتده‌خویی است.

شفیعی نیز این حسّ دشمنی را در سروده «نیویورک»، به خواننده منتقل می‌کند:

او می‌مکد طراوت گل‌ها و بوته‌های آفریقا را / او می‌مکد تمام شهد گل‌های آسیا را / یک‌روز / در هُرم آفتاب کدامین تموز / موم تو آب خواهد گردید / ای روسپی عجوز؟ (۱۳۸۵ / ب: ۴۶۷).

بدین ترتیب، نیویورک در نگاه شاعر همچون زنبوری نشان داده می‌شود که عصاره و شیرۀ وجود کشورهای ستمدیده و مستضعف جهان سوّم را می‌مکد و انسانیت را زیر پا نهاده، له می‌کند.

۲-۱-۳. نمود تسلیم و خواری در شهرسروده‌های بیاتی و شفیی کدکنی

آنگاه که بیاتی، چهره ویران شهر را در قصیده «المدينة»: «شهر» به تصویر می‌کشد، صفت تسلیم و خواری بیش از هر زمان دیگری مقابل دیدگان مخاطب پدیدار می‌گردد:

وعندما تعرت المدينة / رأيت في عيونها الحزينة / مبادل الساسة واللصوص والبيادق / رأيت في عيونها المشانق / تُنصب والسجون
واخراق / والحزن والضیاع والدخان (۱۹۹۵، ج ۲: ۱۰۳).

(ترجمه: وقتی شهر برهنه شد / در چشمان اندوهگینش دیدم / لباس کهنه سیاست‌مداران و دزدان و پیاده‌ها را / در چشمانش چوبه‌های دار را دیدم / افراشته و زندان‌ها و کوره‌ها / و اندوه و تباهی و دود.)

در نگاه وی شهر تسلیم شده، پر از دزد و زندان و چوبه‌های دار است و غارت و کشتار که اندوه و تباهی نیز همزاد آن می‌باشد. بیاتی این تصویرسازی را در قصیده «الحمل الكاذب»: «بارداری دروغین» نیز پدیدار ساخته است:

بابل لم تُبعث ولم يظهر على اسوارها المبشّر الانسان / ولم يُدمرها ولم يغسل خطايا أهلها الطوفان / ولم يُقم من قبره عبر الفرات
سارق التيران / فالقم والصيف الذي لا ينتهي والصمت والتراب / والحزن والطاعون / طعام هذي المدن المنفوخة البطون (همان، ج ۲: ۱۸۱).

(ترجمه: بابل برانگیخته نشد و بر دیوارهایش، بشارت دهنده‌ای پدیدار نگشت / و آن را ویران نکرد و طوفان، گناهان اهلس را نشست / و از قبر او در فرات، پرومته آتش‌افروز برنخاست / پس نازایی و تابستانی بی‌پایان و سکوت و خاک / و اندوه و طاعون، غذای این شهر شکم‌گنده‌اند.)

شفیعی این چهره از شهر را در سروده «آن مرغ فریاد و آتش» این‌سان ترسیم می‌کند:
 آن مرغ، سرتاسر شب / یک بال فریاد و یک بال آتش / از غارت خیل تاتارشان بر حذر داشت / فردا که آن
 شهر خاموش / از خواب دوشینه برخاست / دیدند / زان مرغ فریاد و آتش / خاکستری سرد برجاست (۱۳۸۵)
 ب: ۲۶۹).

شاعر، حیران است که چرا مردمان، قاصد آرزوها را که تمام شب بر فراز شهر پرواز می‌کرد، مرغ جادو
 و قاصد ابلیس پنداشتند؟! بی‌اعتنا به آن خوانیدند و سپیده‌دمان چون برخاستند، خاکستر سرد پرنده بر جا بود
 و شهر تسلیم شده بود.

۲-۱-۴. نمود بیم و امید در شهر - سروده‌های بیاتی و شفیی کدکنی

افزون بر جلوه‌های ذکر شده، آخرین تصویر موجود در اشعار این دو شاعر، نشان‌دهنده بیم و امید آنان نسبت
 به آرمان‌هایشان در ارتباط با شهر می‌باشد؛ بیم و امید بیاتی در قصیده «العودة من بابل» این چنین است:
 بابل تحت قدم الزمان / تنتظر البعث، فیا عشتار! / قومی، امئلی الجرار / ... / ولتنزلی الأمطار / فی هذه الخرائب الكئیبة / لکنما
 عشتار / ظلّت علی الجدار / مقطوعة الیدین، یعلو وجهها التراب / والصمت والاعشاب / وحجرا أخرس فی الخرائب الكئیبة
 (۱۹۹۵، ج ۲: ۷۸).

(ترجمه: بابل زیر گام‌های زمان / چشم به راه برانگیختگی است ای عشتار! / برخیز و پر کن سیوها را / و باران بیاران / در
 این ویرانه‌های متروک / اما عشتار / بر دیوار ماند / دست بریده، صورتش را خاک پوشاند / و سکوت و گیاهان / و
 سنگی سخت در ویرانه‌های متروک.)

این اشعار، نشان می‌دهد شاعر چشم به رویش دارد؛ اما وقتی به جامعه خویش می‌نگرد آن را پر از بدبختی و
 تیره‌روزی می‌بیند. گویا هیچ کورسوی امیدی در این ویرانه‌های متروک نمی‌تابد و او تنها می‌ماند؛
 اما شفیی با وجود چیره‌شدن و وحشت بر جامعه و درد و اندوه آن، همچنان امیدوار در شعر «نشانی» می‌سراید:
 من از خراسان و / تو از تبریز و / او از ساحل بوشهر / با شعرها مان شع‌هایی خرد / بر طاق این شب‌های
 وحشت برمی‌افروزیم / یعنی که در این خانه هم / چشمان بیداری / باقیست. (۱۳۸۵/ب: ۲۲۷)
 سرایش وی از سرزمینی است که در عین چیرگی و وحشت، هنوز نبضش می‌زند و شاعر با کورسوی نور
 امید، روزنه‌ای به بیداری مردمان می‌گشاید.

۲-۲. گذاری بر تصویر همسان نیشابور در سروده‌های بیاتی و شفیی کدکنی

بیاتی، دوستدار فرهنگ و تمدن ایرانی است و نمادهای فرهنگی و تاریخی ایران در برخی آثار وی مانند
 «قمر شیراز»: «ماه شیراز» و «محاکمة فی نیشابور» نمود یافته است همچنین در دفتر شعر وی موسوم به «التي يأتي ولا

یاتی» بارها از نیشابور نام برده است. از بیاتی، آثاری مستقل و یا گزیده به فارسی ترجمه شده که از آن جمله است: «آوازه‌های سندباد» ترجمه شفیعی کدکنی، «ماه شیراز» ترجمه عبدالرضا رضایی‌نیا و «شعرهای تبعید» ترجمه عدنان غریفی.

بیاتی در سروده‌های خویش، نمودهای متفاوتی از شهر مانند شهر رنج، شکست و تسلیم، شهر ستمدیدگی و شهر ناکجاآباد ارائه کرده است. در نگاه وی، نیشابور در زمره نمادهای سازش و شکست و در کنار بابل قرار دارد. تسلیم شدن نیشابور در فتوحات صدر اسلام، هر چند مایه افتخار شاعر عرب است؛ اما در عین حال، یک بار سنگین روانی را نیز بر اندیشه او تحمیل می‌سازد. بیاتی از نیشابور به عنوان مرکز خیزش فتوحات اسلامی در آسیا، در تصاویر تاریک و زشت استفاده نموده است تا با کاربرد وارونه آن به مسئله دیگری خدمت نماید (ر.ک: الضّاوی، ۱۳۸۴: ۸۹) و این مهم می‌تواند بیان دردناک وی از شرایط نامطلوب عراق باشد؛ و یا رمزی باشد بر بیان شرایط زادگاه خویش، بغداد (ر.ک: فوزی، ۱۳۹۳: ۹۰).

نگاه شفیعی به نیشابور، زادگاه بی نظیرش، نگاهی است بین امید و اندوه. نیشابور در نگاه وی فشرده‌ای از ایران بزرگ می‌باشد که همواره در بستر تاریخ، حاضر بوده است؛ اما تاریخ آن در غارت غزها، قوم مغول و تاتار به تاراج رفته است (ر.ک: حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: مقدمه) و از آنجا که کدکن در این کتاب یکی از ربع‌های چهارگانه نیشابور به شمار می‌آید، شفیعی که زاده کدکن است نیز وابسته به نیشابور بوده و در آثار خود درباره آن می‌نویسد.

مجموعه شعر «در کوچه‌باغ‌های نیشابور»، بیانگر امید و اندوه این شاعر نیشابوری نسبت به شهر آرزوهایش است. این مجموعه، تأثیر فراوانی بر خاطره جمعی ایرانیان دارد؛ شاعران، چون مطلع آن می‌سرایند و مردم کوچه و بازار نیز ابیات آن را به عنوان مثل به کار می‌برند: به کجا چنین شتابان... و به شکوفه‌ها به باران برسان سلام ما را (ر.ک: بشردوست، ۱۳۷۹: ۱۹۸) همسانی دیدگاه بیاتی و شفیعی در نیشابور، شهر رنج، امید، رویش و ناکجاآباد، نتیجه همسو بودن آن‌ها در اندیشه و بیان است و این اندیشه‌ها، برآیند شرایط محیطی مشابه با بستر یکسان اندیشه‌های مکتبی و ادبی است. هردو شاعر، نیشابور را در کنار رنج و درد و همراه با پرواز کرکسان بر فراز آسمان با چهره‌ای رنگ پریده به تصویر می‌کشند و در حالی که بیم و امید خود را نسبت به رستاخیز نیشابور بیان می‌دارند در آرزوی ناکجاآبادش به ترسیم قهرمانی در آن می‌پردازند تا نهایت آرمان خود را که همان پیروزی مردمان در پایه‌گذاری ناکجاآباد نیشابور است بیان نمایند.

۲-۱. تصویر نیشابور به عنوان شهر ستمدیده

نیشابور در طول تاریخ، مهد علم و دانش بوده است و آبادانی آن زبانزد خاص و عام؛ اما پس از هجوم بیگانگان از رونق افتاده است. بیاتی و شفیع‌ی در اشعار خود به ترسیم این جلوه از نیشابور پرداخته‌اند. پرواز کرکسان بر فراز نیشابور ستمدیده، تصویری است که بیاتی در قصیده «الرؤیا الثالثة» از آن بهره می‌برد تا ویرانی، غارت و کشتار این شهر ستمدیده را نشان دهد:

أرى بعين الغيب نيسابور/ تحوم حول رأسها النسور/ يسلمح جلدوها وتشوى حية في النار (ج ۲: ۷۵).

(ترجمه: با چشم غیبی نیشابور را می‌بینم/ که کرکسان دور سرش در پروازند/ پوست از تنش کنده شده و زنده زنده در آتش بریان می‌شود.)

شفیع‌ی نیز در شعر «ترانه کبود» از پرواز کرکسان بر فراز نیشابور سروده است:

صبح، ترکیب خاک و خوشه و نور / صبح سیماب‌وار نیشابور / گشت ازین سان کنام خاشه و خس / منظر پرگشایی کرکس / در پی‌اش، این غروب شنگرفی / و هیولای این شب برفی (۱۳۸۵/ب: ۱۷۶).
وی در «شهر من» نیز همین تصویر را به کار می‌برد:

نیمیش از حقیقت و نیمی از یادها / شهرست در محاصره ریگ‌بادها / سیمرخ ز آسمانش بگریخته به دور / بسیار کرکسانش، هر سوی، در عبور / برجاست روح این شهر بی‌هیچ گون زیان / زیر کتیبه‌های تانار و تازیان (همان: ۳۰).

هرچند شفیع‌ی در ترسیم کشتار و غارت نیشابور ستمدیده به جلوه پردازی‌های بیاتی نزدیک می‌شود، اما نیشابور را هم‌زمان شاد و غمگین، خراب و آباد می‌بیند و این چهره تکیده، آشکار یا نهان، بهشت وی است. بیاتی در قصیده «اللیل فی کل مکان»، نیشابور را با چهره‌ای نابخرد و کودن، رنگ‌پریده و شکست‌خورده وصف می‌کند:

أيتها الحارة/ تكسرى، تطايري، تقمصى العبارة/ واندلعي شرارة/ تحرق نيسابور/ تغسل وجهها البليد الشاحب المقهور (۱۹۹۵، ج ۲: ۸۸).

(ترجمه: ای صدف / بشکن، به پرواز در آی، بر عبارت بتاز / شراره آتشی برافروز / تا نیشابور را بسوزاند / و چهره نابخرد، رنگ‌پریده و شکست‌خورده‌اش را بشوید.)

وی در جستجوی عایشه در قصیده «بکائیه» از نیشابور ستمدیده می‌سراید:

عُدْتُ إِلَى جحيم نيسابور/ لِقاعها المهجور/ للعالم السفلى، للبيت القديم الموحش المَقْرور/ أبحث عن عائشة في ذلك السرداب. (همان، ج ۲: ۷۹)

(ترجمه: به جهنم نیشابور برگشتم / به مغاک مهجورش / به جهان فرودست، به خانه کهنه متروک و ترسناک و سرد / در آن سردابه در پی عایشه بودم.)

از آنجا که بیاتی، چهره نیشابور ستمدیده را ناخوشایند می‌داند و در ترسیم آن از واژه‌های جهنم، فرودست و سردابه استفاده می‌کند. همین تصویر در قصیده دیگرش «مرتزقه» (جیره‌خوار) نیز تکرار شده است:

في هذا الجحيم؟ / من يدلّ العاشق الأعمى على أسوار «نيسابور» / بيكي فجرها التائي البعيد؟ (همان، ج ۲: ۱۱۱)

(ترجمه: در این جهنم؟ / چه کسی عاشق کور را به دیوارهای نیشابور رهنمون می‌شود / تا بر سیده‌دم دوردستش بگرید.)

ترسیم جلوه‌های نیشابور شکست خورده و بی‌رمق در اشعار شفیعی با اندوه همراه است؛ همان‌گونه که در سروده «کتیبه‌ای زیر خاکستر» می‌سراید:

در بامداد رجعت تاتار / دیوارهای پست نیشابور / تسلیم نیزه‌های بلند است (۱۳۸۵ / الف: ۲۷۸)

و می‌بیند که «دیگر در این دیار، قلندران جوان را غیر از شراب‌خانه پناهی نیست» و نگران است مبادا کودکان سرزمینش، تاریخ پرشکوه میهنش را به لهجه تاتاری بیاموزند!

چهره آشفته شهر ستمدیده در شعر بیاتی در قالب چهره‌ای زنانه نیز ترسیم می‌شود هر چند شهر در شعر عربی به شکل نمادین مؤنث به حساب می‌آید و به تصویر کشیدن شهر در قالب زن، آن هم زن فاسق، مرز مشترک شاعران است. احسان عباس یادآور می‌شود اگر شاعر به تکرار بیان تصویرهای جنسی از شهر پردازد، به ابتدال نزدیک می‌شود (ر.ک: عباس، ۱۹۹۲: ۹۳). بیاتی با تصویرگری شهر شکست خورده و غارت شده در قالب زن، با القابی همچون «مدن بلا ربیع مظلمة مفتوحة مستسلمة» (شهرهای بی‌بهار، تاریک، فتح شده و تسلیم شده)، «المدينة المومسة الشمطاء» (شهر روسپی عجزو) و «المدينة المقطوعة الأنداء» (شهر پستان‌بریده) (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۵۲) اعتراضی آشکار به شرایط عصر خود دارد. سرایش وی در قصیده «المخاض» با این عبارات:

من قبل أن تولد في ذاكرة البحر وفي ذاكرة الوردة والعصفور / ماتت على نوافذ الفجر وفي دفاتر الوحشة نيسابور / تاركة حضورها الغائب في حدائق الليل وفي أجنة الزهور (۱۹۹۵، ج ۲: ۳۲۸).

(ترجمه: نیشابور پیش از آنکه در خاطر دریا، گل سرخ و گنجشک زاده شود / بر درچه پنجره‌های سپیده و در دفترهای وحشت، مُرد / در حالی که در بستان‌های شب و باغ‌های گل، تنها حضور پنهانش را بر جای نهاده است.)

یعنی زایش شهر بیهوده بوده و هم زمان با آن یا حتی کمی پیش از آن، مرگ و نیستی اتفاق افتاده است؛ در ادامه همین قصیده، بیاتی آن را به چشم زنی بدکار و عریان می‌بیند که با ازدها همبستر شده است:

رأيتُ نيسابور في سريرها عاريةً تضاجع التبنين/ كان وجهها الميت في حنوطه مبللاً بعرق الليل (همان، ج ۲: ۳۲۹).
 (ترجمه: نیشابور را دیدم که برهنه با اژدها همبستر بود/ و سیمای مرده‌اش در مومیایی از عرق شب خیس گشته بود).
 بیاتی همین نگاه را در قصیده «اللبل فوق نيسابور»: «شب بر فراز نیشابور» نیز تکرار می‌کند:
 كل الغزاة من هنا مرّوا بنيسابور/ العربات الفارغة/ وسارقوا الأطفال والقبور/ وبانعوا خواتم التحاس/ وقارعوا الأجراس/ كل الغزاة
 بصقوا في وجهها المجدور/ وضاجعوهها وهي في المخاض/ كل الغزاة من هنا، مرّوا بنيسابور (همان، ج ۲: ۶۵).
 (ترجمه: همه جنگجویان از اینجا، از نیشابور گذشتند/ درشکه‌های خالی/ دزدان کودکان و گورها/ فروشندگان
 انگشترهای مسی/ کوبندگان بر زنگ‌ها/ تمام جنگجویان بر چهره پرآبله او تف انداختند/ و با او همبستر شدند در
 حالی که گرفتار درد زایمان بود/ همه جنگجویان از اینجا، از نیشابور گذشتند).

بیاتی در چنین سروده‌هایی، با ترسیم جلوه زنازه شهر و نیز نمادپردازی همبستری آن با تمام جنگجویان، نهایت غارت، عقب نشینی و شکست شهر را به تصویر می‌کشد تا با کاربست بیانی پنهان، شرایط و اوضاع نابهنجار جامعه خویش را به تصویر کشد اما شفيعی کدکنی به کاربرد این تصویر در شعرش مشتاق نیست و زادگاهش نیشابور را همواره پاک و مادرانه می‌پندارد.

۲-۲-۲. تصویر نیشابور به عنوان شهر چشم بر راه رستاخیز

بیاتی با ابزار اسطوره، چهره‌ای از نیشابور را به تصویر می‌کشد که با وجود چندین بار اشغال و فتح آن توسط مهاجمان در طول تاریخ، پیوسته چشم‌انتظار رستاخیز است (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۸۲). وی در آرزوی بیداری نیشابور در قصیده «البحث عن الكلمة المفقودة» (در جستجوی واژه گمشده) می‌سراید:
 الزمن الضائع... / أشعل هذي النار في الهشيم/ أيقظ نيسابور/ وكسر الزجاج في نوافذ الماخور (۱۹۹۵، ج ۲: ۸۹)
 (ترجمه: روزگار، از دست رفته... / این آتش را در خس و خاشاک برافروخت/ نیشابور را بیدار کرد/ و شیشه
 روزنه‌های میخانه را شکست).

چنین تصویری در تعبیری دیگر، توسط بیاتی در قصیده «بکائبة» تکرار می‌شود:
 فعد لنيسابور/ لوجهها الآخر، يا محمود/ وثر على الطغاة والآلهة العمياء (همان، ج ۲: ۷۹).
 (ترجمه: بازگرد به نیشابور/ با آن چهره دیگرش ای مست/ و بر شورشیان و خدایان کور شورش کن).
 آنگاه بیاتی در قصیده «الموتى لا ينامون»: «مردگان نمی‌خوابند» رستاخیز نیشابور را مژده می‌دهد:
 أيتها الجنّة! /... / رشي التور/ في ليل نيسابور/ ولتبدري البدور/ في هذه الأرض التي تنتظر التثور (همان، ج ۲: ۷۲).
 (ترجمه: ای پری! /... / روشنایی بیفشان/ در شب نیشابور/ و بذرها را بیفشان/ در این سرزمین که به انتظار رستاخیز
 است).

وی در حالی که منتظر افشاندن بذر آزادی در نیشابور است، با امیدواری به سرسبزی آن در قصیده «الذي يأتي

ولا یأتی» این چنین می‌سراید:

فلتمطري أيتها السحابة/ أياں شئت، فعداً تخضّر نيسابور/ تعود لي من قبرها المهجور/ تمسح خدي. (همان، ج ۲: ۷۴)
(ترجمه: ای ابر بار! هر کجا که خواهی، پس، فردا نیشابور سبز می‌شود/ از گور متروکش به سمت من بازمی‌گردد/ به رخسارم دست می‌کشد.)

بیاتی سرسبزی نیشابور را نماد زندگی دوباره شهر می‌داند و معادل همین تعابیر و واژگان را در «الرؤيا الثالثة» نیز می‌آورد:

فلتمطري أيتها السحابة/ أياں شئت، فحقول التور/ امرأة تولد من أضلاع نيسابور (همان، ج ۲: ۷۶).
(ترجمه: ای ابر بار! هر وقت که خواهی، چراکه کشتزار نور/ زنی است که از پهلوهای نیشابور زاده می‌شود).
شفیعی نیز در «هفت خوانی دیگر» هم صدا با بیاتی می‌سراید:

بر فراز توده خاکستر ایام/ شهر بند جاودان جاودان قرن/ گامخوار سُم اسبان تبار و تُرک/ رهگذار اشتران
تشنه تازی/ جای پای کاروان خشم اسکندر؛/ برفروز آن آذر مینویی جاوید (۱۳۸۵/ب: ۱۱۶)
و از نیشابور، شهر همیشه در هجوم غارتگران می‌خواهد بر دیوان و ددان بتازد و بر خاکشان افکند و
منتظر است تا سپیده دم زادگاهش بخندد. شفیعی با امید به رستاخیز نیشابور، هنگام توصیف این شهر در
سروده‌های خویش، از واژگان بسیار لطیف و مهرآمیز بهره می‌جوید.

۲-۳-۲. تصویر نیشابور به عنوان ناکجاآباد

ناکجاآباد، نمادی است که بیاتی در اولین اثر شعری‌اش «ملائكة وشياطين» رؤیاگونه از آن سخن می‌گوید
(ر.ک: ابو غالی، ۱۹۹۵: ۲۲۵). با وجود تصاویر منفی شهر که نمودی از سرکشی است، شاعر حقیقت شهر
را درمی‌یابد و آن را به شکل ناکجاآباد نیشابور به تصویر می‌کشد؛ همان شهری که بنا به گفته مارکس
اجزای همسانی دارد (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۵۲). بیاتی با توجه به گفته مارکس، با تمام توان به این نوآوری و
دریافت پیش‌رونده می‌پردازد (ر.ک: مونتائث، ۱۹۸۲: ۲۱).

جستجوی بیاتی در قصیده «يوميات العشاق الفقراء» (خاطرات عاشقان تهیدست)، وی را به پیروزی و تأسیس
نیشابور نو امیدوار می‌نماید:

موت واقفين/ موت في غربتنا، لکننا نولد من جديد/ ... نبحر ميتين/ لمدن المستقبل البعيد/ نرفع فيها راية العصيان/ موت في
سجونها أحياء/ نضع للتاريخ كبرياء (۱۹۹۵، ج ۲: ۲۳۵)

(ترجمه: ایستاده می‌میریم/ در غربت، اما از نو زاده می‌شویم/ مانند مرده به دریا می‌زنیم/ برای ناکجاآبادی دور/ تا در
آن پرچم سرکشی را برافرازیم/ ما در حالی که زنده‌ایم در زندانش می‌میریم/ تا برای تاریخ، فخر و بزرگی بیافرینیم.)

بیاتی با عبارات ما جهان را فتح می‌کنیم، از نو در زهدان شب زاده می‌شویم و بزرگی می‌آفرینیم به امید خود قوت می‌بخشد.

رمزهای ناکجاآباد، در شعر بیاتی نمود شورش شاعر است و اشتیاق وی را به کمال‌گرایی و نوگرایی نشان می‌دهد؛ شخصیت‌های گوناگون شعرش، برای زمینه‌سازی نیشابور نو می‌کوشند (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۷۱) و همگی، نماد انقلابی علیه فساد و موانع ناکجاآباد هستند چنانکه آرزوی شاعر در «مراثی لورکا» رسیدن به ناکجاآباد است:

مدينة مسحورة/ قامت علی غیر من الفضة والیمنون/ لا یولد الإنسان فی أبوابها الألف ولا يموت/ یحیطها سور من الذهب/ تحرسها من الريح غابة الزيتون/ رأيتها... (۱۹۹۵، ج ۲: ۱۴۲)

(ترجمه: شهری جادوشده / بر جویباری از نقره و لیمو بنا شده است/ در هزار دروازه آن، نه انسانی متولد می‌شود و نه انسانی می‌میرد/ دیوارهایی از طلا آن را احاطه کرده است/ بیشت زیتون آن را از بادها محافظت می‌کند/ دیدمش...) ناکجاآباد، همان بهشت جاودانه‌ای است که درد و مرگ در آن راهی ندارد و بیاتی در زمانی که عراق و مردمش، غرق تیره‌روزی هستند آرزوی رسیدن به آن را در سر می‌پروراند تا با این آرزو، دمی بیاساید.

وی از عشق و انقلاب باهم می‌سراید تا بر بدی و مرگ چیره شود و به نیشابور نو یعنی شهر عشق برسد و در این راستا، خواهان مرگ شرایط قبلی و زایش شرایطی آرمانی است (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۵۲). انقلاب در نگاه بیاتی در سروده «عن الموت والثورة» این گونه است:

تاجر الثورة كالطیور/ تعود مثل التور/ تموت كالجدور/ تبعث كالبدور (۱۹۹۵، ج ۲: ۱۵۴)

(ترجمه: انقلاب چون پرندگان کوچ می‌کند/ مثل نور برمی‌گردد/ مثل ریشه درختان می‌میرد/ و مثل بذرها می‌روید.) شفیی نیز در دفتر «در کوچه‌باغ‌های نیشابور» در سروده «فصل پنجم» در پی ناکجاآباد است:

وقتی که فصل پنجم این سال / آغاز شد / دیوارهای واهمه / خواهد ریخت / و کوچه‌باغ‌های نیشابور / سرشار از ترنم مجنون خواهد شد / مجنون بی‌قلاده و زنجیر. (۱۳۸۵ / الف: ۲۴۹)

وی آرزو دارد که باران بیارد و رنگ خواب را از چهره شهر بشوید و خیمه تاتار را بسوزاند و ارغوان بشکند.

هر دو شاعر در رسیدن به ناکجاآباد از آمدن قهرمانانی می‌گویند که با تمام توان به آفرینش ناکجاآباد اقدام می‌کنند. بیاتی در قصیده «المخاض» این مزده را به خودش و دیگران می‌دهد:

أراه قادماً من آخر الدنیا/ علی شفافة تزهّر بعضُ الكلمات/ ینتهي عذابُه/ لیبدأ الرحلة من جدید (۱۹۹۵، ج ۲: ۳۳۰).

(ترجمه: او را می‌بینم که از ته دنیا می‌آید / چند واژه بر لبانش گل می‌کند / عذابش به انتها می‌رسد / تا سفر را از نو

آغاز کند.)

تکرار این مضامین را می‌توان در سروده «زندیق زنده» از شفیعی شنید:

با ابرها شکایت لب‌ها و صبرها/ با صبرها حکایت بی‌آب ابرها/ می‌بینمش دوباره در آن دور/ می‌خواندم به شادی و لبخند/ زان سوی بامداد نیشابور/ زندیق زنده، روشن راوند (۱۳۸۵/ب: ۲۵).

کسی نمی‌داند بر زندیق زنده چه گذشته است؟! هم او که در مسیر رهایی بود و هر گاه گبر و رافضی‌اش می‌خواندند پاسخش فقط سکوت بود، سکوت.

گاهی هر دو شاعر نسبت به پیروزی قهرمان تردید می‌کنند. نمونه آن را می‌توان در قصیده طولانی «الذی یأیّی ولا یأیّی» از بیاتی دید. تکاپوی قهرمان بیاتی، سفرهای ناموفق به آینده سپس برگشت به واقع نیشابور کنونی است (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۸۱). وی در قطعه دوّم به نام «الطفولة» از کوشش خیّام، قهرمان ناکجا آباد نیشابور، سخن می‌گوید:

ولدتُ فی جحیم نیشابور/ قتلت نفسی مرّین، ضاع مئی الخیط والعصفور/ بئمن الخبز/ اشتريت زنبقاً/.../ أبحرت السفینة/ تبحث فی الأصقاع عن مدینة/ لم یقف الشّحاذ فی أبوابها يوماً ولم یسند علی رصیفها جبینه/ لکنما السفینة/ عادت مع المساء للمدینة/ تحمل فوق ظهرها الشّحاذ (۱۹۹۵، ج ۲: ۶۳).

(ترجمه: در جهنّم نیشابور متولد شدم/ خود را دوباره کشتم؛ ریسمان و گنجشک را از دست دادم/ به قیمت نان/ زنبقی خریدم/.../ کشتی به دریا زد/ حال آنکه در مرزها در پی شهر می‌گردد/ شهری که دیگر گدا در دروازه‌هایش نمی‌ایستد و در پیاده‌رو آن، سر خم نمی‌کند/ اما کشتی/ شبانگاه به شهر برگشت/ در حالی که بر پشتش گدا حمل می‌کند.)

خیّام به هر قیمتی، تن به مبارزه داده است، اما نمی‌توان به کوشش‌های وی امید بست. قهرمان شهر در آستانه تسلیم است. بیاتی تردیدش را در قطعه هفدهم «الصّورة والظّل» با ساختاری ویژه بیان می‌کند:

لو جمعت أجزاء هذه الصّورة الممزّقة/ إذن لقامت بابلُ اخترقة/... وابتسمت عشتار/ وهی علی سریرها تداعب القيثارة/... وعادت البکاره/ لهذه الدّنيا (همان، ج ۲: ۹۳).

(ترجمه: اگر اجزای این عکس پاره‌پاره باهم جمع شود/ پس بابل سوخته می‌ایستد/.../ و عشتار لبخند می‌زند/ و بر تختش با گیتار سرگرم می‌شود/... و دوشیزگی به این دنیا برمی‌گردد.)

شاعر تردیدش را از زبان خیّام بازگو می‌کند و عبارات شرطی و اما و اگرها، ناکام ماندن آرزوی شاعر و قهرمان را تقویت می‌کند. همچنان که شفیعی در سروده «شب خیّام» با تردید چنین گفته است:

سپیده‌دمست/ آن دورپ/ روی نیشابور/ اما/ شب سوزگاران خیّام/ در امتداد است و دیجور. (۱۳۸۵/ب:

اما چندی بعد، امید شاعر به قهرمان قوت می‌گیرد و بیاتی این سخن را که پیروزی نهایی هرگونه شکستی را درمی‌نوردد، می‌سراید، سخنی که میرچاه‌الیاده^۱ آن را پیرامون پویایی اسطوره تموز گفته است (۱۹۵۹: ۱۰۱). بیاتی از آن در سرایش قصیده «المدینه»: «شهر» بهره می‌برد:

وعندما غطى المساء غريها/ وخيم الصمٹ على بيوتها العمياء/ تأوهت/ وابتسمت رغم شحوب الداء/ وأشرق عيونها السوداء
بالطيبة والصفاء (۱۹۹۵، ج ۲: ۱۰۵).

(ترجمه: وقتی که غروب عریانی آن را پوشاند/ و سکوت بر خانه‌های کورخ خیمه زد/ آه کشید/ و با وجود رنگ پریدگی بیماری لبخند زد/ و چشمان سیاهش به پاکی و زلالی درخشید.)

بیاتی در قطعه هجدهم «تسع رباعیات» در حالی که نیروی اسطوره خلاق با کوشش قهرمان ناکجاآباد هماهنگ است (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۱۸۶) می‌سراید:

لايبدأ أن تنهار/ روما وأن تبعث من هذا الرماد التار/ ... لا يبد أن يولد من هذا الجنين الميت التوار/ ... ينفخ في الرماد/ لعل
نيسابور/ تخلع كالحية ثوب حزنها وتكسر الأصفاد (۱۹۹۵، ج ۲: ۹۶).

(ترجمه: باید رُم ویران شود/ و از این خاکستر آتش برافروزد/... باید از این جنین مرده انقلابی برخیزد/... در خاکستر بدمد/ شاید نیشابور لباس اندوهش را چون مار از تن درآورد و زنجیرها را بشکند.)

بیاتی، قهرمان را به وجد می‌آورد تا زنجیرهای نیشابور رنجور را بگسلد و پیروز شود.

خیام، مبارز آزادی در نمایشنامه «ادرسی در نیشابور»، می‌میرد تا بشریت در نبرد پایانی پیروز شود. وی پیش از مرگ به دوستانش می‌گوید: حتماً ستاره انقلاب با نورش پشت هزاران در انتظار می‌تابد (ر.ک: ابو احمد، ۱۹۹۱: ۱۶۹) و این گونه قهرمانی جاوید می‌شود؛ مثل منصور حلاج، قهرمان جاویدان شعر شفیعی در سروده «حلاج»:

تو در نماز عشق چه خواندی؟/ که سال هاست/ بالای دار رفتی و این شحنه‌های پیر/ از مردهات هنوز/ پرهیز
می‌کنند/ نام تو را به رمز/ رندان سینه‌چاک نیشابور/ در لحظه‌های مستی/ - مستی و راستی - / آهسته زیر لب/
تکرار می‌کنند/ خاکستر تو را/ باد سحرگهان/ هر جا که برد/ مردی ز خاک روید. / در کوچه باغ‌های
نیشابور/ مستان نیم‌شب به ترم، / آوازهای سرخ تو را/ باز/ ترجیع‌وار زمزمه کردند/ نامت هنوز ورد
زبان هاست (۱۳۸۵/ الف: ۲۷۵).

ناکجا آباد شفیعی کدکنی، نیشابور است و قهرمانان آن نیز از دل همین شهر برخاسته‌اند؛ نگاه شفیعی به ناکجا آباد نیشابور با کمی تفاوت نسبت به نگاه بیاتی دیده می‌شود؛ چرا که نیشابور، زادگاه شفیعی می‌باشد و همان نگاهی را که بیاتی به بغداد دارد با کمی مهر بیشتر در شعر شفیعی می‌یابیم. شفیعی، عاشق خراسان است و نیشابور را نماد خراسان بزرگ می‌داند؛ از این رو، دلپستگی شفیعی به زادگاهش در آثار پژوهشی و اشعار وی پیداست (۱۳۷۸: ۱۲۰). وی در شعر «خموشانه»، جلوه‌های زیبایی از زادگاهش را ترسیم می‌کند:

شهر خاموش من! آن روح بهارانت کو؟ / شور و شیدایی انبوه هزارانت کو؟ / می خزد در رگِ هر برگِ تو
خوناب خزان / نکهتِ صبحدم و بوی بهارانت کو؟ / زیر سرنیزه تاتار چه حالی داری؟ / دل پولادوش شیر
شکارانت کو؟ / آسمانت همه جا سقف یکی زندان است، / روشنای سحر این شب تارانت کو؟ (۱۳۸۵) / ب:

(۲۹۶)

و در «کوچ بنفشه‌ها» آرزو می‌کند:

ای کاش / ای کاش آدمی وطنش را / مثل بنفشه‌ها / در جعبه‌های خاک / یک روز می‌توانست / همراه
خویشتن / ببرد هر جا که خواست / در روشنای باران / در آفتاب پاک (همان: ۱۶۹).

شفیعی در سروده «قصد رحیل» جامه حقیقت پوشاندن بر قامت رؤیای برگشت به زادگاهش را حتمی می‌داند:

من عاقبت، از اینجا خواهم رفت / پروانه‌ای که با شب می‌رفت / این فال را برای دلم دید، / دیرست (همان: ۱۹۶).

وی چندی است بار سفر بسته و چمدانی از تنهایی خویش آکنده است، ولی زمانه فرصت همراهی با کاروان را به او نمی‌دهد؛ اما او یقین دارد که سرانجام به زادگاهش برمی‌گردد. وی با رسیدن به زادگاهش هنوز «در جست‌وجوی نیشابور» می‌سراید:

در نیشابورم و جوای نیشابور هنوز. / وه! / چه‌ها فاصله! / اینجاست / درین نقطه که من / در دل شهرم و هر لحظه
شوم دور هنوز / در نیشابورم و جوای نیشابور هنوز (همان: ۴۲)

شفیعی در «هزاره دوّم آهوی کوهی» محو سیمای نیشابور است:

تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟ / تا بدانجا که فرومی‌ماند / چشم از دیدن و / لب نیز ز گفتار مرا. /
لاجورد افق صبح نیشابور و هری است (همان: ۱۸).

و با «سفر در برگ نیلوفر» به سفر در آسمان زادگاهش می‌پردازد:

آسمان بسیار است / آسمان‌هاست ز فیروزه نیشابوری / که مرا در آن سیر و سفریست (همان: ۲۵۰).

شفیعی کدکنی پیوسته با سروده «زادگاه من» سرانجامی نیک را برای نیشابور آرزو می‌کند:
 ای جلوه طراوت و شادابی و شکوه! / هان ای بهشت خاطر، ای زادگاه من! / همواره شادمانه و شاداب و
 پرشکوه / چون نوشخند روشن بامداد باش / هان ای بهشت خاطر، ای زادگاه من / سرسبز و جاودانه و بشکوه
 و شاد باش! (۱۳۸۵ / الف: ۹۶)

۳. نتیجه

واکاوای سیمای نیشابور در اشعار عبد الوهّاب الیاتی و محمدرضا شفیعی کدکنی، همسو بودن دیدگاه این دو شاعر را نسبت به نیشابور هویدا می‌سازد. این همسانی، نگاه برخاسته از شباهت اندیشه و محیط زندگی دو شاعر یا تأثیری است که شفیعی در اثر بررسی، مطالعه و ترجمه آثار بیاتی برگرفته است. از دیدگاه‌های یکسان دو شاعر که نگارندگان از پس نگارش نوشتار حاضر بدان دست یافتند، عبارت است از:

۱. جلوه‌های ترس، تاریکی، درنده‌خویی، تسلیم و بیم و امید در شهرسروده‌های هر دو شاعر موجود است.
۲. نیشابور در نگاه هر دو شاعر، نمادی است در بیان درد و رنج جامعه و همچنین امید به فردایی بهتر.
۳. بیاتی و شفیعی با ترسیم جلوه شهر ستمدیده، اندوه و اعتراض خود را به شرایط نامطلوب جامعه بیان می‌کنند.
۴. واژه‌ها و جلوه‌های به کار رفته در توصیف شهر ستمدیده مثل پرواز کرکسان و چهره رنگ پریده بین دو شاعر مشترک است؛ هر چند شفیعی به اندازه بیاتی به ترسیم چهره نامطلوب از شهر ستمدیده پرداخته است و بیشتر رنج بردن شهر و اندوه خود را بیان نموده است.
۵. هر دو شاعر به رستاخیز نیشابور امیدوارند و در اندیشه بنای ناکجاآباد از قهرمانان می‌سرایند.
۶. چیره دستی بیاتی در استفاده از رمز شهر و شور و اشتیاق شفیعی به زادگاه خود، بیان و خیال این دو شاعر را در شهرسروده‌ها قوی‌تر می‌سازد.
۷. نمایش سیمای نیشابور در شعر بیاتی و شفیعی بر همانندی ایران و عراق در اندیشه‌های ادبی و درون‌مایه‌های آن و همدلی مردمان این دو کشور صحنه می‌گذارد.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) عبد الوهّاب الیاتی در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۶ در بغداد به دنیا آمد. سال ۱۹۴۶، در رشته زبان و ادبیات عربی دانشسرای عالی تربیت معلّم پذیرفته شد. اولین دفتر شعرش، «ملائکة و شیاطین»: «فرشتگان و شیاطین» سال ۱۹۵۰ به چاپ رسید. این شاعر مخالف دولت، در ۱۹۵۵ مجبور به ترک عراق شد، اما بعد از انقلاب ۱۴ تموز ۱۹۵۸ دوباره به عراق بازگشت. سال ۱۹۶۱ کار در سفارت عراق را رها کرد و در دانشگاه مسکو به تدریس مشغول شد. سال ۱۹۹۷ دوباره تابعیت عراقی را از دست داد و برای همیشه در

دمشق مستقر شد (ر.ک: رزق، ۱۹۹۵: ۷) و سرانجام در ۱۹۹۹ بر اثر سکتۀ قلبی درگذشت.

(۲) محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) مهرماه ۱۳۱۸ در کدکن نیشابور به دنیا آمد. پدرش، میرزا محمد، عالمی برجسته بود و مادرش، فاطمه توسّلی، بانویی شعر دوست. در سال ۱۳۴۱ وارد دانشکده ادبیّات مشهد شد و در ۱۳۴۸ با رسالۀ «صور خیال در شعر فارسی» درجه دکتری را کسب نمود. چند سال زندگی، مطالعه و تدریس در امریکا و انگلستان (۱۳۵۲-۱۳۵۶) آفاق تازه‌ای پیش چشم او گشود (ر.ک: عبّاسی، ۱۳۸۷: ۲۷۷).

آشنایی شفیعی با زبان عربی آن‌چنانکه خود می‌گوید حتّی قبل از درس گرفتن فارسی بوده است و همین باب آشنایی وی با بیاتی گشت؛ بدین ترتیب که سبب گردید تا او در انتخاب شاعران بنام عرب با همکاری دوستان مشهور خود پیرامون وی مطالعه نموده و برخی آثار وی مانند «آوازه‌های سندباد» را ترجمه و منتشر سازد و در نهایت، عبد الوهّاب الیاتی را به عنوان الگوی خویش در شعر برگزیند (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۶).

شفیعی پس از مطالعه و ترجمۀ آثار بیاتی در مقدمه‌ای که بر ترجمۀ «قصائد سندباد»: «آوازه‌های سندباد» نگاشت، بیاتی را یکی از برجسته‌ترین چهره‌های جنبش تجلّد در شعر معاصر به شمار می‌آورد که در اسلوب بیان و حوزه معانی شعری، مشهور است و در تداعی مسائل گوناگون اجتماعی، تاریخی و اسطوره‌ای، قلمرو تخیل و توانایی عجیبی دارد (ر.ک: الیاتی، ۱۳۴۸: ۶). وی در ستایش بیاتی می‌نویسد: غالباً پرکار بودن با ابتدال، ارتباطی مستقیم دارد. با آنکه بیاتی هر سال دیوان شعر جدیدی ارائه می‌دهد؛ اما کارش مبتذل نشده است حتّی با گرایش بیش از حدّ او به رمز (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۵۳).

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. أبو أحمد، حامد (۱۹۹۱)؛ عبد الوهّاب الیاتی فی إسبانيا، الطّبعة الأولى، بیروت: المؤسسة العربيّة للدراسات والنّشر.
۲. أبو غالی، مختارعلی (۱۹۹۵)؛ المدینة فی الشّعر العربي المعاصر، کویت: عالم المعرفة.
۳. برهانی، مهدی (۱۳۷۸)؛ از زبان صبح (بررسی شعر شفیعی کدکنی)، چاپ اول، تهران: پازننگ.
۴. بشر دوست، مجتبی (۱۳۷۹)؛ در جستجوی نیشابور (زندگی و شعر شفیعی کدکنی)، چاپ اول، تهران: ثالث.
۵. الیاتی، عبد الوهّاب (۱۹۹۵)؛ الأعمال الشعریة، مجلّدان، بیروت: المؤسسة العربيّة للدراسات والنّشر.
۶. ----- (۱۳۴۸)؛ آوازه‌های سندباد، ترجمۀ محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: نیل.
۷. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵)؛ تاریخ نیشابور، ترجمۀ محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: آگه.
۸. رزق، خلیل (۱۹۹۵)؛ عبد الوهّاب الیاتی فی دراسة أسلویة، الطّبعة الأولى، بیروت: مؤسّسة الأشراف.
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵/ الف)؛ آینه‌ای برای صداها، چاپ پنجم، تهران: سخن.
۱۰. ----- (۱۳۸۵/ ب)؛ هزارۀ دوم آهوی کوهی، چاپ چهارم، تهران: سخن.
۱۱. ----- (۱۳۵۹)؛ شعر معاصر عرب، تهران: توس

۱۲. الضّاوی، احمد عرفات (۱۳۸۴)؛ کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه سید حسین سیدی. چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی.

۱۳. عبّاس، احسان (۱۹۹۲)؛ اتجاهات الشعر العربي المعاصر، الطبعة الثانية، اردن: دار الشروق للنشر والتوزيع.

۱۴. عبّاسی، حبیب‌الله (۱۳۸۷)؛ سفرنامه باران (نقد و تحلیل اشعار دکتر شفیعی کدکنی)، چاپ اول، تهران: سخن.

۱۵. محسنی‌نیا، ناصر (۱۳۹۳)؛ ادبیات تطبیقی (پژوهشی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی)، ترجمه سید حسین سیدی، چاپ اول، مشهد: به‌نشر.

۱۶. مونتایث، بدر و ماتینث (۱۹۸۲)؛ ثلاث مدن إسبانية في شعر عبد الوهّاب البیاتی، ترجمة وتقديم: محمد عبدالله الجعیدی، مادرید: ایف للطباعة والنشر.

ب: مجلات

۱۷. فوزی، ناهده (۱۳۹۳)؛ «بررسی شعر محمدرضا شفیعی کدکنی و عبد الوهّاب البیاتی از منظر ادبیات تطبیقی»، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، شماره ۱، صص ۷۹-۹۷.

Reference

18. Eliade, Mircea. (1959); **Cosmos and history: The Myth of Eternal Return**, trans By Willard R. Trask, New York: Harper and Row publishers.

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكّمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، کرمانشاه

السنة السادسة، العدد ٢٤، شتاء ١٣٩٥ هـ. ش/ ١٤٣٨ هـ. ق/ ٢٠١٧ م، صص ٤٥-٦٣

صورة نيسابور في أشعار عبد الوهاب البياتي ومحمد رضا شفيعي كدكني (دراسة مقارنة)^١

أحمد رضا حيدر يان شهري^٢

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة فردوسي مشهد، إيران

معصومة نصيري^٣

طالبة الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة فردوسي مشهد، إيران

الملخص

تمكّنت ظاهرة المدينة أن تلفت أنظار كثير من الشعراء إليها في الأدب العربيّ والفارسيّ؛ ولقد أدت مظاهرها - إلى التعبير عن معاناة المجتمع من جهة خلق يوتوبيا الذي أدى إلى تقارب أنظار كثير من الشعراء من جهة أخرى. فنيسابور مدينة لها مكانة خاصة في قصائد عبد الوهاب البياتي ومحمد رضا شفيعي كدكني ولقد رسم البياتي خاصة في دفتر «الذي يأتي ولا يأتي» ومحمد رضا شفيعي كدكني في ديوان «در كوجه باغهاي نيشابور» صورة مختلفة عن هذه المدينة. هذه المقالة باستخدام المنهج التحليلي ووفقاً لمبادئ الأدب الفرنسي المقارن تحاول دراسة كيفية ظهور صورة نيسابور في شعر عبد الوهاب البياتي ومحمد رضا شفيعي كدكني؛ فيسعى الباحثان في هذا المقال معالجة وجوه الاشتراك والافتراق المتمثلة في قصائدهما بتسليط الضوء على أشعارهما المتعلقة بالمدينة. فتشير النتائج الحاصلة عن هذه القراءة المقارنة إلى تصوير مظاهر الرعب، الظلام، الافتراس، الاستسلام، الخوف والرّجاء تصويراً ماثلاً من المدينة لدى الشعراء من ناحية ومن ناحية أخرى تدلّ إلى توظيف مفردات مشابهة لديهما والتي تتمثل في تصوير الشّعور بالحسرة والأسف وحزنهاما بالنسبة إلى مدينة نيسابور المظلومة المنحطّة وإن بنتنا نعر على نوع من الأمل إلى بعث هذه المدينة وخلق يوتوبيا في قصائد الشعراء.

الكلمات الدلّيلية: الأدب المقارن، عبد الوهاب البياتي، محمد رضا شفيعي كدكني، نيسابور، يوتوبيا (مدينة الأحلام).

١. تاريخ القبول: ١٤٣٨/٤/٨

٢. تاريخ الوصول: ١٤٣٧/١١/١٢

٣. العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: heidaryan@ferdowsi.um.ac.ir

٤. العنوان الإلكتروني: nasiri_1998@yahoo.com

